

تأثر اقبال از حافظ

علی اصغر فیروزنیا

مدرس دانشگاه آزاد بجنورد

منجر به تجزیه هندوستان بزرگ شد نهایتاً به زبان مردم شبه قاره و به نفع استعمار انجامید باری کشور کودتاها را با هند که با آنهمه فرق و ملل مهد دموکراسی است، مقایسه کنیم تا به نتیجه‌ی عبرت‌آموز دست بیابیم.

با وجود این، ما با تورتق اشعار اقبال و تعمق در آنها می‌توانیم دریابیم که وی کاملاً متأثر از کلام بزرگان شعر و ادب فارسی بویژه مولانا و حافظ بوده است.

سخنور لاهور در عرصه‌ی مثنوی سرایی به مولانا و در شیوه‌ی غزل سرایی به طرز حافظ بسیار گرایش دارد. البته این مرزبندی به طور کامل امکانپذیر نیست. به سبب وفور استقبال اقبال از غزلهای خواجه و پیروی وی از شیوه‌ی شیوای لسان‌الغیب، دکتر خلیفه‌عبدالحمید در کتاب **فکر اقبال**، این‌گونه مبالغه‌آمیز نظر داده است: «بعضی از غزل‌های فارسی اقبال چنان هستند که اگر آنها را در دیوان حافظ بیاوریم، خواننده نمی‌تواند فرقی بین آنها و کلام حافظ بگذارد.»^۳

دکتر ابوالقاسم رادفر معتقد است: «سبک اقبال بسیار نزدیک به سبک عراقی است زیرا وی از نظر جنبه‌های صوری بیش‌تر به حافظ و از نظر معانی و محتوا به مولوی نزدیک است. در مورد توجه اقبال به اشعار حافظ باید گفت که اقبال یکی از واصفان بی‌مانند حافظ است، بویژه شیفته‌ی سمبولیزم حافظ بوده و در موارد مختلف آثار خود به نقل و تضمین و توصیف اشعار شاعر شیراز پرداخته و از لغات و ترکیبات شعر حافظ در آثار خود بهره‌ها گرفته حتا جواب **دیوان شرقی** گوته را به سبک و زبان حافظ داده است.»^۴

گویا این شیوه‌ی بهره‌وری از آثار گذشتگان را از حافظ خوش کلام آموخته است چرا که دیوان لسان‌الغیب را از این جهت میتوان لوح فشرده‌ی دواوین پیش از خواجه به شمار آورد!

اینک به برخی از همانندی‌های اشعار این دو شاعر گران‌قدر اشاره می‌کنیم. سعی ما در این سنجش بر این بوده است که بیش‌تر به همانندی‌های پنهان‌تر توجه نماییم.

الف - چند نمونه استقبال اقبال از شعر حافظ:

حافظ: ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما

آب روی خوبی از چاه زرخدان شما

دیوان، ص ۱۸

اقبال: چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم جان من و جان شما

گزیده اشعار، ص ۶۴

حافظ: بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است

بیاد یاده که بنیاد عمر بر بادست

دیوان، ص ۵۴

□ علامه قبال لاهوری را آخرین سراره شعر فارسی در شبه قاره‌ی هند دانسته‌اند. وی در طول زندگانی خویش آثار متعددی به اهل فکر و فرهنگ عرضه کرد که بخش بزرگ اشعارش به زبان فارسی است.

یکی از آثار او منظومه‌ی «اسرار خودی» است که در بحر رمل به تقلید از مثنوی معنوی مولوی سروده است. شاعر لاهور در چاپ اول این کتاب، حافظ را به تندی به باد انتقاد گرفت و گفت:

«هوشیار از حافظ صهبا گسار جامش از زهر اجل سرمایه‌دار
رهن ساقی، خرقه‌ی پرهیز او می، علاج هول رستاخیز او
نیست غیر از باده در بازار او از دو جام آشفته شد دستار او»^۱
کاملاً پیداست که با شعر حافظ به نقد وی پرداخته و تعریفی به این ابیات خواجه داشته است:

صوفیان واستندند از گرو می همه رخت

دلق ما بود که در خانه‌ی خمار بماند

دیوان حافظ، ص ۲۳۹

و

پیاله بر کفتم بند تا سحرگه حشر

به من زدل بزم هول روز رستاخیز

دیوان حافظ، ص ۲۶۰

و

صوفی سرخوش ازین دست که کج کرد کلاه

بدو جام دگر آشفته شود دستارش

دیوان حافظ، ص ۲۷۵

پس از انتشار آن اشعار، در پاسخ به اعتراضات، چنین گفت: «در این

انتقاد من به ولایت صوفیانه و شخصیت خواجه حافظ اعتراضی ندارم. ... بلکه مراد من آن نوع مستیای است که در اثر کلام خواجه در جامعه ایجاد می‌گردد.»^۲

البته اقبال در چاپ‌های بعدی کتابش، با نگاهی واقع‌بینانه و منصفانه، اشعار مذکور را حذف گردانید. پندار اقبال این بود که جامعه‌ی مسلمانان با شراب اندیشه‌ی شاعرانی چون حافظ دچار خمار و رخوت می‌شوند و از بویایی و نوجویی غفلت می‌کنند. با در نظر گرفتن شرایط مکانی و زمانی حافظ (حتی در مقایسه با شاعر بزرگی چون مولانا که اقبال، ارادت ویزهای به "پیر روم" داشته است) می‌بینیم که خواجه شیراز در نقد جریان منحط متصوفه و فرمانروایان متعصب روزگار خویش، نقش برجسته‌ای ایفا نموده است. لسان‌الغیب در عصری چنان تاریک به تنهایی به رویارویی با روی و ریا پرداخت و در این راه الحق که از خود اسطوره‌های جاودانه ساخت.

اگر اندیشه‌ی اجتماعی اقبال را که از آن، کشور و نظام فعلی پاکستان پدید آمد، به نقد بنشینیم، می‌بینیم که تفکر اجتماعی مرحوم اقبال که

کاربرد «کنایه» در هاله‌ای از «ایهام»، زیبایی هر دو بیت را دو چندان نموده است.)

حافظ: غم غریبی و غربت چو بر نمی‌نایم

روم به شهر خود و شهریار خود باشم

اقبال: نه از خرابه‌ی ما، کس خراج می‌خواهد

فقیر راه نشینیم و شهریار خودیم

می باقی، ص ۱۹۲

ج- تشابه در صور خیال و کاربرد آرایه‌های ادبی

ایهام یا واژه‌ی «پربشان»:

حافظ: نشان یار سفر کرده از که پرسم باز

که هر چه گفت برید صبا پریشان گفت

دیوان، ص ۱۲۲

اقبال: اگر سخن شوریده گفته‌ام چه عجب

که هر که گفت زگیسوی او پریشان گفت

می باقی، ص ۱۶۴

ایهام با ترکیب «چراغ لاله»

۱- تشبیه بلیغ اضافی با اضافی تشبیه‌ی: یعنی لاله به چراغ مانند شده است

۲- نام نوعی چراغ که شبیه گل لاله می‌ساخته‌اند

حافظ: هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گل نچیند

در رهگذار باد، نگهبان لاله بود

دیوان، ص ۲۹۰

اقبال: چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم جان من و جان شما

تشبیه خود به شمع با بیانی همانند:

حافظ: در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع

شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع

دیوان، ص ۳۹۷

اقبال: من که بهر دیگران سوزم چو شمع

بزم خود را گریه آموزم چو شمع

گزیده اشعار، ص ۴۱

تشبیه برگ گل و لاله به ورق و صفحه:

حافظ: بر برگ گل به خون شقایق نوشته‌اند

کانکس که پخته شد، می چون ارغوان گرفت

دیوان، ص ۱۲۱

اقبال: گاهی به برگ لاله نویسد پیام خویش

گاهی درون سینه‌ی مرغان به هایهوست

می باقی، ص ۱۲۷

تشبیه و کنایه‌ی، همسان با بیانی نزدیک به هم:

حافظ: چو غنچه گرچه فروبستگی ست کار جهان

تو هم چو باد بهاری گره گشا می‌باش

دیوان، ص ۳۷۱

اقبال: چو غنچه گرچه به کارم گره زنند ولی

ز شوق جلوه‌گه آفتاب، می رویم

می باقی، ص ۲۷۰

حافظ: برو به کار خود ای واعظ این چه فریادست

مرا فتاد دل از ره ترا چه افتادست

دیوان، ص ۵۱

اقبال: بیا که ساز فرنگ از نوا برافتاد است

درون پرده‌ی او نغمه نیست فریاد است

می باقی، ص ۷۴

حافظ: شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان

که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان

دیوان، ص ۵۲۶

اقبال: حلقه بستند سر تربت من نوحه‌گران

دلبران، زهره‌وشان، گل بدنان، سیمبران

در تنسیق صفات نیز از حافظ تبعیت کرده ولی زیاده روی در آن به

ظرافت کلام آسیب رسانده است.

ب- همانندی در طرز بیان و تعبیر

حافظ: پدرم روضه‌ی رضوان به دو گندم بفروخت

من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

دیوان، ص ۴۶۱

اقبال: او به یک دانه‌ی گندم به زمینم انداخت

تو به یک جرعه‌ی آب، آن سوی افلاک انداز

می باقی، ص ۲۲۸

حافظ: به شعر حافظ شیراز می‌رقصد و می‌نازد

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

دیوان، ص ۵۹۹

اقبال: پس از من شعر من خوانند و دریابند و می‌گویند

جهانی را دگرگون کرد، یک مرد خودآگاهی

می باقی، ص ۳۴۵

حافظ: در دایره‌ی قسمت ما نقطه‌ی تسلیمیم

لطف آن چه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی

دیوان، ص ۶۷۵

اقبال: هم با خود و هم با او هجران که وصال است این

ای عقل چه می‌گویی، ای عشق چه فرمایی

می باقی، ص ۲۵۱

حافظ: بیا تا گل برافشانیم و می در ساعر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

اقبال: طرح نواقص که ما جدت پسند افتاده‌ایم

این چه حیرت خانه‌ی بی امروز و فردا ساختی

می باقی، ص ۳۲۶

اقبال: طرح نو می‌افکند اندر ضمیر کائنات

ناله‌ها کز سینه‌ی اهل نیاز آید برون

می باقی، ص ۲۹۴

حافظ: دوستان در پرده می‌گویم سخن

گفته خواهد شد به داستان نیز هم

دیوان، ص ۴۹۴

اقبال: پرده برگیرم و در پرده سخن می‌گویم

تیغ خون ریزم و خود را به نیامی دارم

می باقی، ص ۲۵۱

مبالغه و پارادوکس (Paradox) همانند:

حافظ: هر شب‌نمی درین ره صد بحر آتشین است

دردا که این معماً شرح و بیان ندارد

دیوان، ص ۱۷۰

اقبال: یمی است شب‌نم ما، کهکشانش کناره‌ی اوست

به یک شکستن موج از کناره می‌گذرد

می‌باقی، ص ۱۷۵

جان‌بخشی به گل‌ها با بیانی مشابه (personification)

حافظ: ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد

چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد

دیوان، ص ۲۲۱

اقبال: ای غنچه‌ی خوابیده چو نرگس نگران خیز

کاشانه‌ی ما رفت به تاراج، غمان خیز

گزیده‌ی اشعار، ص ۶۱

شخصیت بخشی به جرس:

حافظ:

مرا در منزل جانان چه امن عیش؟ چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بر بنیدید محمل‌ها

دیوان، ص ۱

اقبال:

چون جرس آخر زهر جزو بدن

ناله‌ی خاموش را بیرون فکن

گزیده‌ی اشعار، ص ۲۸

د- مضامین مشابه

حافظ: آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند؟

دیوان، ص ۲۶۵

اقبال:

پور آزر کعبه را تعمیر کرد

از نگاهی خاک را اکسیر کرد

گزیده‌ی اشعار، ص ۸۱

حافظ:

صوفی از باده به اندازه خورد نوشش باد

ورنه اندیشه‌ی این کار فراموشش باد

دیوان، ص ۱۴۲

اقبال: من نگویم که فروبند لب از نکته‌ی شوق

ادب از دست مده، باده به اندازه بنوش

می‌باقی، ص ۲۳۹

حافظ: دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند

گل آدم بسرشستند و به پیمان زدن

اقبال: طرح تعمیر تو از گل ریختند

با محبت خوف را آمیختند

برگزیده‌ی اشعار، ص ۳۴

حافظ: خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای

دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

دیوان، ص ۶۶۶

اقبال: اگر چه زیب سرش افسر و کلاهی نیست

گذای کوی تو، کمتر از پادشاهی نیست

می‌باقی، ص ۱۵۸

حافظ: در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن

شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

دیوان، ص ۶۲۳

اقبال: رهی به منزل آن ماه، سخت دشوار است

چنان که عشق به دوش ستاره می‌گذرد

می‌باقی، ص ۱۷۵



پی‌نوشت‌ها

۱- ۲۰۱ - به نقل از مقاله‌ی «حافظ و اقبال» مندرج در *کیمهان فرهنگی* آذر ۱۳۶۸، صص ۲۶ و ۲۷.

۲- به نقل از «می‌باقی»، ص ۱۳.

۳- *گزیده‌ی اشعار فارسی اقبال لاهوری*، ص ۱۵.

۴- *جدت پسند: جدید پسند، نوگرا*.

منابع

۱- *دیوان حافظ*، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علی شاه، چ دوم، ۱۳۶۴.

۲- *گزیده‌ی اشعار فارسی اقبال لاهوری* (از مجموعه‌ی «شاهکارهای ادبیات فارسی - شماره ۵۴»)، به کوشش دکتر ابوالقاسم رادفر، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ اول، ۱۳۶۵.

تذکر: در ارجاع به این کتاب، به اختصار، «گزیده اشعار» آمده است.

۳- *می‌باقی* (شرح و بررسی تطبیقی غزل‌های علامه اقبال)، محمد بقائی (مکان)، تهران، انتشارات حکمت، چ اول، پاییز ۱۳۷۰.

۴- *کیمهان فرهنگی*، سال نهم، آذرماه ۱۳۶۸، مقاله‌ی حافظ و اقبال، احمد تمیم‌داری، (صص ۲۶ تا ۲۸).